

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه دلیل چهارم قائلین به تفصیل

بحث در این دلیل چهارم قائلین به تفصیل بود. اینجا بر طبق این خبر مسعدة بن زیاد قائل شدند به اینکه نماز و عمل جاهل مقصر وجوب اعاده دارد، اما جاهل قاصر این وجوب اعاده را ندارد. با آن بیانی که در این روایت و در این خبر مسعدة بن زیاد عرض شد.

تابه حال از این روایت دو جواب دادیم. جواب اول این بود که روایت دلالت دارد بر اینکه جاهل مقصر در روز قیامت مؤاخذه می شود و بین مؤاخذه و اعاده ملازمه ای نیست. این طور نیست که اگر مؤاخذه شود وجوب اعاده داشته باشد.

جواب دوم اینکه بعید نیست کسی ادعا کند از این روایت حتی مؤاخذه هم استفاده نمی شود. روایت فقط در مقام این است که خداوند در مقابل جاهل مقصر حجت بالغه دارد. وجود حجت بالغه اعم است از اینکه اثبات کند او استحقاق ثواب ندارد استحقاق اجر ندارد و استحقاق عقاب دارد.

حجت بالغه در آن موردی که اگر جاهل مقصر در روز قیامت بخاطر اعمالی که به طور کلی ترک کرده اصلاً، اعمالی که در دنیا بطور کلی به جهت جهالتی که داشته ترک کرده است، این روز قیامت نمی تواند توقع این را داشته باشد که خداوند او را مورد عنایت قرار بدهد. خداوند برای او استحقاق بهشت و استحقاق ثواب قائل باشد.

بنابراین ما ادعا می کنیم که ظهور روایت در مؤاخذه ممنوع است. نمی توانیم بگوییم روایت یک ظهور روشنی در مؤاخذه دارد.

ممکن است یک اشکالی به ذهن شما برسد و آن اشکال این است که در روایت لفظ هلاً دارد وقتی که عبد می گوید «كنت جاهلاً» خطاب به او می رسد که هلاً تعلّمت؟ چرا یاد نگرفتی؟ و ما در ادبیات خواندیم که هلاً دلالت بر توبیخ دارد و در نتیجه ما از این کلمه مؤاخذه را استفاده کنیم.

بنابراین با توجه به این لفظ، ما بگوییم مؤاخذه را استفاده می کنیم. چه اشکالی دارد؟ در جواب عرض می کنیم که بله، هلاً در ادبیات هم ذکر کردند که دلالت بر توبیخ دارد؛ اما توبیخ یک معنایی دارد که ملازم با مؤاخذه نیست. توبیخ یعنی سرزنش. سرزنش معنایش این نیست که حتماً مؤاخذه و استحقاق عقاب هم در آن باشد مثل آنچه که در عرف خودمان هست.

مثلاً یک کسی درس نخوانده است و به مقام اجتهاد نرسیده است. ما او را توبیخ می کنیم. می گوییم چرا زحمت نکشیدی؟ چرا زحمت نکشیدی این معنایش این نیست که پس تو استحقاق عقاب هم داری. بنابراین هلاً دلالت بر توبیخ دارد اما توبیخ به معنای مؤاخذه نیست. این هم جواب دومی است که از روایت داده شده است.

در این جواب دوم نمی‌خواهیم بگوییم روایت قطعاً دلالت ندارد، می‌خواهیم بگوییم روایت یک ظهور روشنی در اینکه جاهل مقصر در روز قیامت عقاب می‌شود، یک چنین ظهوری که قابل اعتماد باشد، ندارد و براین اساس این حرفی که در کلمات مشهور است و بلکه بالاتر از مشهور که می‌گویند جاهل قاصر استحقاق عقاب ندارد اما جاهل مقصر استحقاق عقاب دارد. این اگر مستندشان همین خبر مسعدة بن زیاد باشد. این اشکالش همین است که عرض کردیم جاهل قاصر و مقصر ممکن است کسی بگوید که نه از این نظر عقابی ندارد.

کسی که نسبت به وجوب نماز جاهل قاصر است و کسی که نسبت به وجوب نماز جاهل مقصر است، مشهور که می‌گویند جاهل مقصر استحقاق عقاب دارد، عقاب نسبت به ترک همین نماز را می‌گویند. یعنی مشهور می‌گویند جاهل مقصر مانند عامد تارک است.

کسی که عالم‌اً عامداً نماز را ترک می‌کند خب این چه عقابی برای او هست؟ چه عقابی بر این ترک نماز وجود دارد. کسی که جاهلاً، منتهی به جهل تفصیلی هم نماز را ترک می‌کند، این هم استحقاق عقاب همین ترک نماز را دارد.

آنچه که الان می‌خواهیم رد کنیم همین مطلب است.

می‌خواهیم عرض کنیم که نه، جاهل مقصر ممکن است که بگوییم مانند جاهل قاصر نسبت به ترک عمل استحقاق عقاب ندارد. بلکه از این طرف که جاهل مقصر می‌توانست برود یاد بگیرد، در یاد گرفتن کوتاهی کرد، ممکن است به خاطر این جهت یک عقابی متوجه او شود. این اشکالی ندارد. جاهل مقصر به خاطر این که نرفته است یاد بگیرد، از این جهت یک معصیتی را مرتکب شده است، ممکن است بگوییم استحقاق عقاب را دارد، اما این غیر از حرف مشهور است.

مشهور که می‌گویند جاهل مقصر یستحق العقاب و جاهل قاصر لا یستحق العقاب، عقاب نسبت به همان عملی است که ترک شده است. مشهور که می‌گویند جاهل مقصر ملحق به عامد است، یعنی اگر کسی عالم‌اً عامداً آمد نماز را ترک کرد بر ترک نماز چه عقابی مترتب می‌شود؟ حالا همان عقاب را هم جاهل مقصر استحقاق دارد.

ما این را نمی‌توانیم بپذیریم. جاهل مقصر از این جهت نسبت به عمل مانند جاهل قاصر است. بلکه، فقط جاهل مقصر یک واجب دیگری که به نام وجوب تعلم بوده، او را هم معصیت کرده است، مخالفت کرده است و ممکن است به خاطر او عقابش کنند.

جواب سوم

جواب سومی که در این جا داده‌اند این است که گفته اند حدیث لاتعداد بر این روایت حکومت دارد. روایت می‌گوید که کنتُ جاهلاً، خطاب می‌رسد به او هلاً تعلم؟ چرا یاد نگرفتی؟ این روایت که اختصاص به نماز و اینها ندارد در همه امور است. در همه ابعاد فقهی است. حدیث لاتعداد می‌گوید اگر کسی از غیر از این امور خمره، وقت و طهور و قبله و رکوع و سجود، اگر از غیر از این امور خمره آمد یک جزئی یا یک شرطی را ترک کرد، این نمازش را نمی‌خواهد اعاده کند.

این حدیث بر خبر مسعدة بن زیاد حکومت دارد، این حدیث می‌گوید در باب صلاة اگر کسی جاهل مقصر هم باشد و می‌توانسته برود یاد بگیرد اما نرفته است، دیگر اعاده لازم نیست. این لازم نیست آن عملی را که از روی جهل تقصیری به صورت ناقص آورده اعاده کند.

در نتیجه لازمه حکومت این است که مشهور بگوید اگر جاهل مقصر در غیر باب نماز در روز قیامت استحقاق عقاب دارد، اما در باب صلاة در روز قیامت اگر یک مشکلی از غیر این امور خمسه باشد استحقاق عقاب هم ندارد.

اگر حکومت لاتعاد بر خبر مسعدة بن زیاد را بپذیریم، معنای حکومت این است که جاهل مقصر در باب نماز در غیر از این امور خمسه، نه استحقاق مؤاخذه دارد و نه وجوب اعاده بر او هست.

نقد جواب سوم

اگر خبر مسعدة بن زیاد به اعاده نظر داشت، خیلی روشن بود که لاتعاد بر او حاکم است؛ اما خبر مسعدة بن زیاد اصلاً مربوط به وظیفه و تعیین وظیفه و این مسائلی که در این عالم باشد نیست. مشهور از آن استحقاق عقاب در قیامت را استفاده کردند.

اگر کسی بگوید که خبر مسعدة بن زیاد فقط مربوط به مؤاخذه است، اصلاً نسبت به اعاده و عدم اعاده نظری ندارد، آنوقت چطور حدیث لاتعاد می‌تواند بر خبر مسعدة بن زیاد حکومت داشته باشد. لاتعاد زمانی می‌تواند بر خبر مسعدة بن زیاد حکومت داشته باشد که این خبر مسعدة نسبت به اعاده یا عدم اعاده هم نظر داشته باشد. در حالی که این خبر مسعدة، فقط مدلولش مربوط به مؤاخذه است، آنهم نه مؤاخذه دنیوی، مؤاخذه اخروی، البته بر طبق نظر مشهور؛ اما حدیث لاتعاد مربوط به اعاده و عدم اعاده هست. بین این دوتا ارتباطی وجود ندارد.

بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم حدیث لاتعاد بر خبر مسعدة، حکومت دارد و اصلاً در دلیل حاکم و محکوم وقتی به دست عرف بدهیم عرف می‌گوید این دلیل حاکم نظر دارد به دلیل محکوم. این دلیل حاکم تفسیر می‌کند دلیل محکوم را، خب اینجا ما وقتی به عرف مراجعه کنیم عرف یک چنین چیزی را استفاده نمی‌کند. بنابراین این جواب سوم ولو این که در کلمات بعضی از بزرگان هم وارد شده و تقریباً برای ایشان مسلم است که حدیث لاتعاد نسبت به خبر مسعدة بن زیاد حکومت دارد، اما به نظر می‌رسد که مناقشه دارد و مناقشه‌اش هم همین مطلبی بود که عرض کردیم.

بنابراین روشن شد که این روایت و خبر مسعدة، نمی‌تواند یک دلیلی باشد برای فرق بین جاهل قاصر و جاهل مقصر. قائلین به تفصیل که می‌خواهند بگویند حدیث لاتعاد جاهل قاصر را شامل است اما مقصر را شامل نیست این روایت نمی‌تواند برای اینها دلیل باشد.

اصلاً گفتیم حدیث مسعدة ربطی به اعاده ندارد و فقط مسئله مؤاخذه است. مؤاخذه یک امر اخروی است. حدیث لاتعاد مسئله اعاده را می‌خواهد مطرح کند. اعاده یک حکم وضعی مربوط به این اعمال صلاتی است که در این دنیا انجام دادیم. چه ربطی بین اینها وجود دارد. بله، اگر کسی ملازمه را بپذیرد و بگوید بین مؤاخذه و اعاده ملازمه هست که ما این را در جواب اول گفتیم ملازمه وجود ندارد. اگر کسی بگوید بین این دوتا ملازمه هست، آنوقت می‌تواند از این طریق حکومت را یک جور درست کند و الا اگر کسی ملازمه را انکار کرد، این دیگر نمی‌تواند حکومت را درست کند.

دلیل چهارم قائلین به تفصیل

آخرین دلیلی که برای قول به تفصیل وجود دارد، بیانی است که مرحوم آقای خوئی (قدس سره الشریف) در مستند العروة الوثقی، در کتاب الصلاة در جلد 6، صفحه 28 آنجا بیان فرمودند. ایشان در آنجا بعد از اینکه پذیرفتند که اطلاق حدیث لاتعاد شامل جاهل قاصر می‌شود، آمدند سراغ جاهل مقصر. گفتند جاهل مقصر دو نوع داریم یک جاهل مقصر ملتفت داریم یک جاهل مقصر غیر ملتفت داریم. جاهل مقصر ملتفت یعنی التفات و توجه به این هم دارد که این جهل ضربه می‌زند به عملش و این عمل می‌خواهد ناقصاً انجام شود. التفات دارد توجه دارد که این عمل آنطور که مولا خواسته ممکن است واقع نشود، اما یک جاهل مقصری هم داریم که در حین عمل التفات به جهلش ندارد. یک آدم تنبلی هم بوده می‌توانسته برود یاد بگیرد و نرفته

یاد بگیرد؛ اما در حین عمل فکر می‌کند که همان عملی که خداوند بر او واجب کرده همان را اتیان می‌کند. از فرمایشات ایشان استفاده می‌شود که جاهل مقصر ملتفت قصد قربت از او تمشی نمی‌شود و نمی‌تواند نسبت به عمل قصد قربت کند، اما جاهل مقصر غیر ملتفت از او قصد قربت تمشی می‌شود.

بعد فرموده‌اند در روایت لاتعداد یک جهتی وجود دارد که بر حسب آن جهت روایت لاتعداد جاهل مقصر ملتفت را نمی‌گیرد؛ اما جاهل مقصر غیر ملتفت فی نفسه مشمول روایت هست، اما فرمودند به دو جهت او را از روایت خارج کنیم و در نتیجه هم جاهل مقصر ملتفت و هم جاهل مقصر غیر ملتفت هر دو از حدیث لاتعداد خارج‌اند، منتهی یکی‌شان به خروج تخصیصی است و دیگری به خروج تخصیصی است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ